

نامه‌های رسیده

به نام خدا

جناب آقای جواد اژه‌ای

ضمن عرض سلام و ادب؛ اینجانب مادر چهار فرزندم که سه نفر از آنها در مراکز «سمپاد» درس خوانده و یا می‌خوانند، از زحمات بی‌دریغ و نیت خیر شما بسیار متشکرم، اما تمایل داشتم جسارتاً مطالبی را که به ذهنم می‌رسید خدمت جنابعالی عرض نمایم. فصلنامه شماره ۵۱ سمپاد را می‌خواندم. مصاحبه جنابعالی را مطالعه کردم، اما هیچ جا صحبتی از اخلاق و تواضع برای بچه‌های سمپاد و یا المپیادها، که اکثراً فارغ‌التحصیل همین مراکز هستند ندیدم.

خدایا مرزد پدر حاج آقا [رهبر انقلاب] را که در دیدار با نخبگان آنها را به این امور توصیه نموده‌اند. آقای اژه‌ای! جو تکبر، جو اعتماد به نفس کاذب، حسادت و به نظر اینجانب بی‌دینی روز به روز در این بچه‌ها و المپیادها تشدید می‌شود. می‌گویم بی‌دینی، چون دین را انسانیت و عدالت و آزادی می‌دانم، نه تنها حفظ ظواهر. دین یعنی اخلاق و اخلاق یعنی تواضع، فروتنی، مردم‌داری، یعنی حق دیگران را بر حق خود ترجیح دادن، یعنی سازگاری (نه سازش کاری) یعنی خودشناسی و یعنی خداشناسی:

شرف نفس به جود است و کرامت به سجود هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود
بخشید که برای شما بالای منبر رفتم. قصد جسارت ندارم و به خاطر تلاش و کوشش بی‌دریغ شما، ارادتمندان هستم.

جناب آقای اژه‌ای، هیچوقت فارغ‌التحصیلان مراکز سمپاد را در دانشگاه تعقیب کرده‌اید و میزان بهداشت روانی آنها را بررسی کرده‌اید (می‌دانم که آمار دارید که کجا هستند و چه می‌خوانند)؟

آقای اژه‌ای، عالم بی‌معرفت و بدون تواضع، حداقل در فرهنگ ما پذیرفتنی نیست، بچه‌هایی که شما نخبه می‌گوییدشان از دو جزء عزت نفس که یکی احترام به خود است و دومی احترام به دیگران فقط جزء اول را خوب یاد گرفته‌اند. سایر هم‌کلاسیهای خود را تحقیر می‌کنند، سعی در گرفتن اعتماد به نفس آنها دارند ولی نمی‌دانند که این خود نشان‌دهنده ضعف علمی و روانی و رفتاری آنها است. در جنبه‌های عبادی نیز که اکثراً صفرند، آخر شنیده‌اند که می‌توانند!! سلول را کشت دهند، اما به دلیل بی‌تواضعی و خودپرستی از پرستش خالق سلول دور مانده‌اند.

جناب آقای اژه‌ای، فرزند سوم اینجانب می‌گوید اگر سر جلسه امتحان یکی از بچه‌ها مداد بخواهد، سایر بچه‌ها به او مداد نمی‌دهند چون می‌خواهند امتحان خودشان بهتر شود. از حالا (راهنمایی) تست می‌زنند و از هم پنهان می‌کنند و ده‌ها مورد دیگر اینها را با ناراحتی ابراز می‌کند و گاه می‌گوید: مادر، چرا شما ما را اینقدر ساده تربیت کرده‌اید که نمی‌توانیم مثل این بچه‌ها باشیم؟ به او می‌گویم: «النَّجَافَةُ فِي الصَّدَقِ». این کارها کار انسانهای بی‌دین و بی‌اخلاق است. شما به راحت ادامه بده انشاءالله موفق هستی.

به او گفته‌ام که دانش آموزی که فقط درس می‌خواند یک بُعدی است. او مانند ماشین است که تنها این وظیفه را دارد. انسان ماشین نیست و در یک جامعه انسانی باید اطلاعاتی از اجتماع و سیاست داشته باشد. به او گفتم که نخبه یک بُعدی و بدون اخلاق، لقمه چربی برای استثمارگران است، به او می‌گویم زیربنای علم و هنر، اخلاق است.

به هر جهت در پایان با عذرخواهی مجدد از شما تقاضا دارم به لحاظ داشتن فکر راهبردی و کارگشایی که دارید، بیش از اینها جهت داشتن بهداشت روانی سالم در مراکز سمپاد فعالیت نمایید (ایران به فرزندان صادق، بصیر، شجاع و خلاق نیازمند است). اگرچه بنیان این بهداشت در خانواده و جامعه ریخته می‌شود، که این خود مستلزم عدالت اقتصادی، اجتماعی و... است، اما تلاشهای سازمان نیز بسیار مثمرتر است.

موفق باشید
والسلام

استعدادهای درخشان: با تشکر از تذکرات این مادر سمپادی، باید به عرض ایشان برسانم، در طول سالها که در جمع دانش‌آموزان، اولیاء و مربیان حضور یافته‌ام، یا در مقدمه‌های مجله و پاسخ به «پرسشهای شما» این نکته را یادآور شده‌ام که «عزت نفس (حرمت خود) چیزی باارزش، ولی

خودخواهی و تکبر منفور است. اما منفور بودن خودخواهی، حسادت و تکبر و وجود آن در تعدادی از دانش‌آموزان، قابل تعمیم به عده زیادی از این عزیزان که ویژگی‌های خلقی بسیار بالایی دارند، نیست. درست برعکس نظر شما، آنچه مرا به ادامه راه ترغیب می‌کند، وجود گوه‌رهای ارزشی، فروتن و خدا‌باور است که حداقل در کلیه برنامه‌های ستادی و فوق برنامه‌های سمپاد ما را یاری‌رسان هستند. اما با شما هم‌رأی هستم که اخلاق کم بها شده است؛ این بیماری عمومی آموزش عمومی کشور است و باید چاره‌ای بنیادین برای این کمبود اندیشید.

به نام خدا

ریاست محترم فرزندگان [!!] کشور

جناب آقای دکتر اژه‌ای

با سلام و احترام، این جانب «هستی سرداری»، فرزند لیاقت علی سرداری دانش‌آموز کلاس اول راهنمایی فرزندگان شهرکرد، دو پیشنهاد را خدمتتان تقدیم می‌کنم. امیدوارم که آنها را مورد توجه قرار دهید:

۱- لطفاً ورزش اسکی و شنا را در برنامه‌های ورزشی و مسابقات سمپاد قرار دهید.

۲- صفحه‌ای را در مجله سمپاد برای تبریکات ما مشخص فرمایید تا بتوانیم به دوستان خود تبریک بگوییم. برای مثال تبریک من را برای دوستم چاپ فرمایید. «خانم نیلوفر افسری دانش‌آموز فرزندگان تهران. مدال طلای المپیاد نجوم کشوری و شرکت شما در المپیاد جهانی نجوم در اوکراین را تبریک می‌گوییم».

به امید موفقیت‌های بیشتر شما
هستی سرداری

بسمه تعالی

با عرض سلام و خسته نباشید خدمت ریاست محترم سمپاد جناب آقای دکتر اژه‌ای
ما تعدادی از دانش‌آموزان دبیرستان ... نسبت به بعضی از مسائل موجود در این مرکز معترضیم. به‌طوری‌که مستحضر هستید اکثر دانش‌آموزانی که به شما نامه می‌نویسند شکایتشان از کمبود امکانات و نداشتن دبیران با تجربه و به‌طور کلی مربوط به بالابردن سطح معلومات بوده است.
متأسفانه نامه ما درباره مشکلات لاینحل این مرکز است که تمام دانش‌آموزان را به خود مشغول کرده است و اصلاً از درس خبری نیست. در این مرکز قبلاً بی‌انضباطی و بی‌نظمی بوده، ولی به این حد

نرسیده بود. از زمانی که مدیریت عوض شده، بی‌تجربگی و نالایق بودن مدیر و معاونان جدید آشکار شده و چنین احساس می‌کنند که گویا مالک مطلق این مرکز هستند و فکر می‌کنند هر تصمیمی بگیرند و هر کاری بکنند، مورد بازخواست قرار نخواهند گرفت. سطح علمی کلاسهای مرکز سمپاد ... به غیر از چند درس، غیرقابل استفاده است؛ بنابراین اکثر دانش‌آموزان رغبت چندانی برای حضور در کلاسهای مرکز از خود نشان نمی‌دهند و آن تعداد بچه‌هایی که از نظر مالی تأمین هستند، از کلاسهای بیرون مدرسه و دبیران مجرب استفاده می‌کنند. اکثر نمرات میانگین کلاس و مدرسه در سطح پایین است و حتی زیر ۱۴. از طرفی برخی معاونان برای ایجاد نظم، از کلمات توهین‌آمیز که در شأن این مرکز نمی‌باشد، استفاده می‌کنند.

آقای دکتر اژه‌ای باید با تأسف بگوئیم که دانش‌آموزان این مرکز با بحران جدی روبرو شده‌اند. ما دانش‌آموزان، سرمایه‌های علمی این مملکت هستیم. وقتی از بعضی معاونان توهین و بی‌تربیتی می‌بینیم از مدرسه دلسرد می‌شویم. لذا تقاضا داریم هرچه زودتر جهت رسیدگی به این بحران با اعزام بازرس ما را یاری فرمایید و در خاتمه خواهشمندیم در صورت امکان پاسخ شما را در فصلنامه این سازمان مشاهده نماییم.

با احترام
تعدادی از دانش‌آموزان دبیرستان ...
۱۳۸۳/۱۲/۸

استعدادهای درخشان: مطالب شما نگران‌کننده است. در حد اختیارات ریاست سازمان، دستور پیگیری داده شد.

به نام تنها عادل دادگر

ریاست محترم سازمان ملی پرورش استعداد‌های درخشان - آقای دکتر اژه‌ای
با عرض سلام و خسته نباشید خدمت شما. من به عنوان یک دختر دانش‌آموز می‌خواهم با شما درود کنم. نمی‌دانم تا چه قدر جایز فریادهای برخاسته [برخاسته] از درونم را با کلماتی متین بیان کنم.

جناب دکتر اژه‌ای «پدر بزرگوار»، به خداوند سوگند می‌خورم تمام حرف‌هایم حقیقت است. حقیقت تلخی که با آن روبرو هستیم. نه برای چاپلوسی می‌گویم و نه قصد تعریف از شخص خاصی است.

من دانش‌آموز سال سوم دبیرستان فرزنانگان ... می‌باشم که حدود ۶ سال است که در این مرکز درس می‌خوانم. امسال باز هم شاهد تغییر مدیریت مرکز بودیم. هنوز سه ماه از سال جدید نگذشته که آنقدر

به تنگنا برخوردیم که چاره‌ای جز مکاتبه با شما نیافتیم. مرکز دیگر مثل سابق نیست. دیگر خبری از آن مرکز با آن همه نظم و انضباط که در همه شهرستان آوازه‌اش پیچیده بود نیست. امسال کسی از مسئولین مدرسه به نظم اهمیتی نمی‌دهد. اسلام و مسلمانی هم که در همان اولین صبحگاه مدرسه از یاد رفت. مدیریت چسبیده است به اینکه برای بچه‌ها کلاس المپیاد بگذارد. تمام هم و غم مرکز در ۱۵-۱۰ جلسه کلاس المپیاد خلاصه می‌شود که آنها هم با بی‌نظمی به هم می‌خورند.

در فضای آموزشی این مرکز هرکس هر لباسی بخواهد می‌پوشد، هرکس هر نواری، هر «سی‌دی» ای و هر مجله‌ای بخواهد در مدرسه می‌آورد. هرکس هر موقع دلش بخواهد سرکلاس حاضر می‌شود و دیگر کسی حرمت دبیران را نگه نمی‌دارد ... ماتوها آنقدر کوتاه شده‌اند که دیگر به هیچ عنوان نمی‌توان نام «پوشش» بر آن گذاشت. دیگر خبری از نماز جماعت قبلی نیست. ساعت‌های نماز، خانم ... (مدیر سابق) تنها در کنار سالن نماز می‌ایستند، اما نه معاونین و نه مدیر هیچکدام نیستند که باعث تشویق بچه‌ها به نماز خواندن باشند. سرویس‌ها دیر می‌آیند خلاصه هرکس هرکاری دلش بخواهد انجام می‌دهد ...

کسی به فکر اُفت اخلاقی و ارزشی بچه‌ها نیست. نه مدیر و نه معاونینش از عهده‌ی برقراری نظم بر نمی‌آیند و دلیل چیزی نیست جز عدم وجود معیاری مناسب برای انتخاب آنها ... من ۶ سال است در این مرکز درس می‌خوانم؛ یک سال با مدیریت خانم ...، ۴ سال با مدیریت خانم ... و امسال هم مرکز به وضعیت قبل از مدیریت خانم ... برگشته است. جای نظم و صداقت و یکرنگی را خودنمایی و ریا و بی‌نظمی گرفته است. دیگر گوش کسی به این حرف‌ها بدهکار نیست، اما همیشه زبانی پیدا می‌شود که حرف درست را بگوید. با چشمانم دیدم و با گوش‌هایم شنیدم معاونین به هم می‌گفتند: «راحتشان بگذارید، خود را به دردسر نیندازید. بچه‌ها نسبت به شما بدبین می‌شوند. به آنها تذکر ندهید و به آنها «گیر» ندهید».

خواهشی که از شما دارم: گوشه چشمی به شهرستان ما و بر مرکز ما بیندازید. یک بار هم که شده قلبتان برای شهرستانی در استان دور ... بتپد. نمی‌دانم چرا مدیریت عوض شد و ایشان استعفا دادند، اما می‌دانم وضعیت اگر این چنین ادامه پیدا کند نامی از هیچ چیز باقی نمی‌ماند.

ص -ع. سال سوم دبیرستان
مرکز فرزندگان ...

استعدادهای درخشان: خبرهای تأییدکننده از بی‌توجهی به ارزش‌ها و فروغلتیدن در مسایل جنبی برای ما رسیده است. متأسفانه بیماری کم‌توجهی به ارزش‌ها در برخی از مراکز به مسابقه گذاشته شده است. کم‌تعهدی برخی از مدیران نیز بر این وضعیت دامن زده است و تنها کار ما شده است انعکاس فریاد شما با حذف شناسنامه مرکز شما.

بسمه تعالی

با عرض سلام خدمت استاد و پدر مهربان همه‌ی دانش آموزان سمپاد، جناب آقای دکتر اژه‌ای. تابستان امسال که برای شرکت در کنگره‌ی قرآنی سمپاد به تهران آمده بودم، یادم نمی‌رود دكمه آسانسور را که زدم و در باز شد، ناگهان با نگاه محبت آمیز شما مواجه شدم که هروقت یادم می‌آید، روحیه می‌گیرم. همچنان که صحبت‌های شما را در مجله‌ی سمپاد می‌خوانم، به آینده امیدوار می‌شوم. مطالب شما در شماره‌ی ۵۱ مجله‌ی سمپاد باعث شد مزاحم شما شوم و خدمتتان نامه بنویسم، آن جاکه فرموده بودید: «... اگر جوان احساس کند بی‌عدالتی هست - فرق نمی‌کند در کجا - بی‌عدالتی در امتحانات و دانشگاه یا بی‌عدالتی در عطف پدر و مادر نسبت به خودش، حتی در دورترین انتظارات هم اگر بی‌عدالتی احساس کند، اثر منفی رویش می‌گذارد (ص ۲۶۵) ... باید بی‌عدالتی‌ها، تبعیض‌ها و پارتی‌بازی‌هایی که هر زمان به هر شکلی در هر مجموعه‌ای به وجود می‌آید حذف شود (ص ۲۶۶) ...».

پدر مهربانم، در مدرسه‌ی ما از این بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌ها فراوان است. مدیر مدرسه برای دانش آموزانی که والدینشان به او سودی می‌رسانند، به هر طریق ممکن نمره می‌گیرد و از دانش آموزانی که خوشش نیاید به هر طریق سعی می‌کند که معدلشان پایین بیاید. من تمام دروس اصلی را روی برگه بدون ارفاق ۲۰ گرفته‌ام، حال می‌بینم دوستانم که نمراتشان از من پایین تر بوده، معدل آن‌ها از من بیشتر شده است. بدون هیچ بهانه‌ای نمره‌ی پرورشی مرا ۱۹/۵ رو کرده‌اند و وقتی که می‌پرسم، دلیل قانع‌کننده‌ای جواب نمی‌دهند. به هر حال مدیر مدرسه از من خوشش نمی‌آید و به هر طریق سعی می‌کند که به من لطمه بزند. فراموش نمی‌کنم تابستان که قرار شد در کنگره قرآنی تهران شرکت کنم مدیر مدرسه چقدر تلاش کردند که نگذارند من به تهران بیایم و حتی حاضر نبودند بلیط هواپیما برایم بگیرند. ولی جناب آقای ... سرپرست محترم سمپاد ... برای من بلیط تهیه کردند و به تهران آمدم. اکنون هم وقتی که به دفتر مدرسه رفتم و در مورد برنامه‌ی قرآنی امسال سمپاد سؤال کردم، برای این که روحیه‌ی مرا خراب کنند گفتند که «شما که دیگر امسال نمی‌روی، چرا سؤال می‌کنی؟»

خدا لطف کرده و فعلاً از نظر صوت قرآن در مدرسه رتبه‌ی اول را آورده‌ام. ولی نمی‌دانم آیا مدیر مدرسه می‌گذارد امسال در کنگره‌ی قرآنی سمپاد شرکت کنم یا نه. پدر مهربانم جناب آقای دکتر اژه‌ای، به هر حال ورودی راهنمایی من تمام شد، ولی عقده‌هایی که مدیر مدرسه در دل من ایجاد کرده همچنان باقی است. امیدوارم با عنایت شما آن‌چه بر سر من آمد بر سرکس دیگری نیاید.

با تشکر

دانش آموز مرکز راهنمایی فرزانه‌گان ...

امکانات یا پُست و مقام بر صدر نشیند و قدر ببند و یا دیگری بر اثر کمبودها، مورد تحقیر و بی‌مهری قرار گیرد که جدا از بُعد اخلاقی آن، از نظر قانونی نیز سوء استفاده از اختیاری است که به مدیر و همکاران او داده‌اند. من در یک مورد که شاهد چنین برخوردی بودم مدیری را همان‌روز عوض کردم ولی حالا متأسفانه وضع کمی فرق می‌کند.

بسمه تعالی

سلام پدرمهربان همه‌ی سمپادیها!

پدرجان در ابتدا خواشمنم این نامه را بخوانید و به حرف‌های دل من گوش دهید. برای خودم هم انتخاب واژه‌ی «پدر» غریب بود، بنابر عادت نوشته‌ها نوشتم. ولی در شگفتم از پدری که از فرزندان کوچک خود که احتیاج به محبت و دلسوزی و پشتیبانی او دارند بی‌خبر است.

وقتی بچه بودم همیشه می‌گفتم مدرسه خانه‌ی دوم ماست و معلم و مدیر را مادر دوم خود می‌دانستم. نمی‌دانم چرا معلمان و مدیران سال اول دبستان برای همه ما بهترین، مهربانترین و دلسوزترین دبیرند؟ شاید به این دلیل است که همه فکر می‌کنند ما الان بزرگ شدیم و باید با ما مثل بزرگترها رفتار کرد. ولی چه کسی گفته که ما بزرگ شده‌ایم و آیا کسی که از مرز راهنمایی به دبیرستان گذشت، یکدفعه به بلوغ فکری می‌رسد؟ چه کسی از اول این قرار را گذاشته که نباید بزرگترها را درک کرد و باید با آنها با پرخاش برخورد کرد؟ آیا آنها احترام ندارند؟ آیا آنان به دلسوزی و محبت احتیاج ندارند؟ آیا هنوز مدرسه خانه‌ی دومی نیست که در آن آرامش فکری ما تأمین شود؟

اینجا ... است و من یکی از فرزنانگانیهای این کلان شهر دورافتاده و محروم از محبت و دلسوزی (حداقل از طرف مدیر آن، چون ما دبیران دلسوزی هم داریم) در این مدرسه مدیر به ما به دیده‌ی بچه نگاه نمی‌کند. به ما مانند آدم خلافکاری نگاه می‌کند که باید مدام تحقیرش کند و در مقابل او جبهه بگیرد و مدام او را تهدید به اخراج کند و یا پارتی‌هایش را به رخ او بکشد. در این مدرسه مدیر مدام به دنبال فرصتی است تا ما را محروم کند؛ شاید از کنفرانسی علمی و یا اردویی.

و دلیل این مخالفت‌ها تنها این است که ما می‌خواهیم فرزانه باشیم و خودمان را وسیله‌ی نقلیه تبدیل نکنیم. دلیل آن این است که ما حاضر نیستیم «مطالب درس فیزیک را فقط حفظ کنیم» و در جواب تأثیر فیزیک در زندگی بگوییم فیزیک در ارتباطات و در حمل و نقل ... مفید است. آقای دکتر آیا شما و جامعه، از ما که دانش آموز ریاضی هستیم انتظار دارید به جای تحلیل و محاسبه، بلبل زبانی کنیم؟

در اوایل سال که مدرسه ما از لحاظ دبیر فیزیک مشکل داشت بارها با شما تماس گرفتیم و شما ما را راهنمایی کردید با آقای ... مطرح کنیم. به ایشان هم گفتیم، بارها اعتراض کردیم که این دبیر در نهایت اطمینان، مطالبی صد در صد نادرست از نظر علمی بیان می‌کنند. ولی هیچکس به حرف ما گوش نداد.

وقتی به آموزش و پرورش رفتیم گفتند مسئولیت با شماست [ستاد مرکزی سمپاد] و شما گفتید مسئولیت با آنهاست و آیا کسی به کار مدیر مدرسه ما نظارت نمی‌کند؟...

... چه کسی جوابگوی ناراحتی‌هایی است که ما کشیده‌ایم و آیا ما خدا نداریم؟ آیا خدا هم برای رسیدگی به مشکلات ما احتیاج به پارتی دارد؟ و آقای دکتر شمایي که خود را پدر ما می‌دانید و ما شما را پدر می‌خوانیم، شما در پیشگاه خدا مسئولید؛ مسئول بی‌خبری از امور بچه‌هایتان.

آیا این درست است با وجود زحماتی که برای آمدن به این مدرسه کشیده‌ایم از آمدن خود پشیمان باشیم و بعضی‌ها قصد کنند به سایر مدارس بروند فقط به دلیل اینکه تحمل ندارند یک سال از عمرشان را بدون آموختن در چنین مدرسه‌ای تلف کنند؟ آیا این حق ماست که از دیدن قیافه‌های مدیر هم وحشت کنیم؟ نباید مدیر دلسوز و راهنمای ما باشد؟ آیا این عادلانه است که ما حق آزمایش کردن با وسایل بی‌خطر را حتی در کلاس و حیاط مدرسه نداشته باشیم؟

آقای دکتر اینها حرف دل کسی است که ۹ ماه صبر کرده و دیگر توان تحمل ندارد. من نوشته‌ام چون وقتی می‌گویند اگر خانم... برو، بدتر از او می‌آید تنم می‌لرزد و فکر می‌کنم آیا بدتر از او هم هست؟ آیا نباید در مدرسه مشکل ما حل شود؟ شما را به خدا قسم اجازه ندهید بدتر از او بیاید. به ما کمک کنید! شما را به خدا قسم تنم می‌دهم به یاد فرزندان محروم خود باشید.

آقای دکتر! با وجود اینکه ۹ ماه از بحران فیزیک ما گذشته، مدیران ما با دشمنی می‌کند و دبیر عزیزمان سؤالهای امتحانی و حتی امتحان ترم را فروخته‌اند و حتی مشاورها هم این موضوع را تأیید کرده‌اند و در برگه‌های نظر سنجی فقط دو علامت ضربدر در عالی و بقیه در ضعیف بود و نوشته بودند پیشنهاد کلاس خصوصی در کلاس می‌دهد، سؤال می‌فروشد و.... مشاورها می‌گویند چون خانم... در اوایل سال از آقای... خیلی طرفداری کرده‌اند، الان نمی‌توانند به او چیزی بگویند.

آقای دکتر! پدر عزیزم! خواهشمندم به خاطر پیش‌برد وضعیت تحصیلی مدارس، اجازه ندهید کسانی که از یک یا چند ماده درسی نمره قبولی کسب نکرده‌اند، در مدرسه بمانند. چون اینان انتظار دارند دبیران فقط در سطح آنان مطالب را ارائه دهد و وقت کلاس را به بیهودگی و تباهی می‌کشاند. در آخر امیدوارم پوزش مرا بخاطر اینکه وقتتان را گرفتم بپذیرید. آقای دکتر لطفاً نظرات خود را در باره این موضوع به نحوی به ما منتقل کنید. اما این نامه را به هیچ وجه چاپ نکنید.

یکی از دانش‌آموزان دبیرستان فرزانه‌گان...

نیازمند دلسوزی و یاری شما

استعدادهای درخشان: مسئولیت ما در مورد دبیران مراکز در حد اعلام جمع‌بندی نظر شما عزیزان به استان است. اگر حرف اساسی را گوش نکنند، ما هم باید به فکر راهکارهایی جهت بهتر ساختن این

وضعیت باشیم. هر چند اگر بخواهیم ریشه‌ای کار را حل کنیم باید استان حرف امثال شما را بشنود، بازرسی آگاه و بی طرف اعزام کند و چنانچه به این باور رسید که باید تغییری دهد، این کار را به انجام برساند. برخلاف نظر شما، با حذف مواردی که موجب عدم شناسایی مرکز می‌شد، نامه‌تان را به چاپ سپردیم، تا شاید در استان شما لااقل یک نفر از رنجی که می‌برید و ما را در آن شریک ساخته‌اید، باخبر شود.



نامه‌ها و نوشته‌های شما عزیزان دریافت شد:

□ اردبیل، مرکز فرزندگان، احمد جباری مقدم □ خرم‌آباد، مرکز شهید بهشتی، کیانوش رامتین □ دزفول، مرکز فرزندگان، اشرف شیخی □ زنجان، مرکز شهید بهشتی، مادر دانش‌آموز سهند بابالی □ شهرکرد، مرکز فرزندگان، مریم مرادی □ کاشان، مرکز شهید بهشتی، یک دانش‌آموز، محمد نظری □ کرمانشاه، مرکز فرزندگان، جمعی از دانش‌آموزان □ همدان، مرکز فرزندگان، یک دانش‌آموز □ ؟، مرکز شهید بهشتی، ولی دانش‌آموز ک. الف.

